

روابط بین الملل

روابط بین الملل یکی از اصطلاحات آشنا برای انسان عصر حاضر است که بیشتر از گذشته با رسانه ها سر و کار دارد و در مورد روابطی است که بین ملتها حاکم است،

سوآلی که ممکن است پیش بیاید این است
که هر گونه روابطی که بین ملتها باشد، مثل
روابط ورزشی و هیاتهای ورزشی که تردد
میکنند و یا روابط فرهنگی و یا علمی می
تواند در حوزه روابط بین الملل تعریف شود.
پاسخی که در حوزه اکادمیک داده می شود
هم بله است و هم خیر...

• روابط بین الملل به **روابط بین دولتها** می پردازد و اینکه چرا روابط بین دولتها به **روابط بین ملتها** تبدیل شده از یک بحث ریشه ای ناشی می شود.

- از قرن 18 به بعد و بخصوص مقاله معروف و تاثیر گذار ژان ژاک روسو به نام **گفتاری در باب علوم و هنر** که در سال 1850 نوشته شد دولت را به واقع نماینده ملت معرفی می کند و رابطه آنها را یک قرارداد اجتماعی می خواند که از یکسو دولت ها قدرت خودشان را از مردم می گیرند

از سوی دیگر دولت مشروطیت خودش را
از این نمایندگی که از مردم دارد می‌گیرد
یعنی این تعامل جایگزین آن رابطه‌ای که
در گذشته بین حاکمیت‌ها و ملت بود می
شود .

• در گذشته دولت فر ایزدی بود همچنان که در ایران ما بود در اروپای آن زمان هم مثل آلمان و یا فرانسه در قدیم دولتها قدرت و مشروعتان را از آسمان می گرفتند. در همان زمان ولتر که به روستایی هم مرز سوییس که فرانسه زبان بوده فرار کرده است، شروع می کند به تبلیغ دیدگاه های مخالفش و همان موقع تکفیر شده و آثارش را سوزاندند، چون حاکمیت های مطلقه آن زمان هیچ گونه انتقادی را بر نمی تافتند

• اما در آن زمان **اندیشه** متولد می شود و بعد بستری می شود برای تحولات بعدی که حدود چهل سال بعد به بار می نشیند و **دولت نماینده مردم** می شود و اندیشه هایی که روسو و ولتر مطرح کرده بودند در بستر زمان به بار می نشیند و در انقلاب فرانسه متجلی می شود و برای اولین بار **نهادهای مدنی** شکل می گیرد و دیگر آن مفاهیم سنتی که در رابطه با قدرت بود از بین می رود و با حوزه ها و مفاهیم جدیدی رو برو هستیم.

- تحول در روابط بین الملل را به واقع می توانیم در قرارداد **وستوالی** دنبال کنیم. این قراردادی است که از آن به اتفاق مثبتی در سرآغاز **عصر نوین دیپلماسی** و سرآغاز عصر نوین در روابط بین دولتها یاد می شود. قرار داد وستوالی قراردادی بود که در پایان جنگهای سی ساله مذهبی اروپا نوشته شد

- در شرایطی که با چاپ، عصر قرون وسطی به چالش کشیده شد. پروتستانها در قسمتی از اروپای مرکزی، در یک شهری در منطقه بالکان بین اتریش و بالکان قیام می‌کنند و شهرداریها قدرت شهر را در دست می‌گیرند، چون برای اولین بار یک نفر پروتستان و دگراندیش قدرت را در دست می‌گیرد و نیروهای محافظ در آن شهر بسیج می‌شوند و به آن شهر حمله می‌کنند و درگیری شروع می‌شود و این نقطه آغازی است برای درگیریهای 30 ساله که اطراف اروپا را در بر می‌گیرد

• این وضعیت به فرار داد و ستوالی منجر می شود و پس از آن بین آلمان آن زمان که از آن به پروس یاد می شد و فرانسه آن زمان، نظم جدیدی به رسمیت شناخته می شود و طی آن حاکمیت و قدرت مطلقه کلیسای کاتولیک از بین می رود و دولت به معنی واقعی کلمه شکل می گیرد

- قبل از آن مثلا شارل پنجم اگر در اسپانیا می خواست به سلطنت برسد باید از واتیکان اجازه می گرفت. یعنی حتی ازدواج شاهزادگان محلی باید با اجازه کلیسا که در راس آن کلیسای واتیکان بود صورت می گرفت.

- کلیسای کاتولیک هر گونه دگر اندیشی مخالف را نمی پذیرفت. کلیسای کاتولیک سلطه مذهبی و معنوی گسترده ای داشت و یک شبکه مالی قدرتمندی هم پشت سرش بود. کلیسا یک شبکه مالی بسیار گسترده موقوفات در همه اروپا داشت که به واتیکان متعلق بود. بهر حال وستوالی نظم جدیدی که ایجاد می کند، **پایان بخشیدن به این سلطه نامیمون کلیسا** است که سنگینی آن بر هر چیزی سایه افکنده بود.

- پس از آن است که دولت‌ها و قدرتها شکل می‌گیرند و به واقع فرانسه، فرانسه می‌شود. تا قبل از آن فرانسوی‌ها پادشاهی داشتند که حوزه اقتدارش تحت نفوذ کلیسای واتیکان بود. این سلطه و استبداد مطلق کلیسا را شرایط جدیدی که با دستگاه چاپ گوتنبرگ و توزیع بیشتر رسانه‌های مکتوب آغاز شده بود، متزلزل کرد.

• در اروپا عصر سیاه و دوران قرون وسطی به سازش کشیده شده بود و یک **تحول و دگردیسی** را می‌طلبید و هر دگردیسی با حرکت به چالش طلبنده‌ی نظام سنتی همراه است و این خود یک دگردیسی دیگری را می‌طلبد. این جنگ‌های فرساینده 30 ساله به اوج دگردیسی منتهی شد و نقطه پایانی بود بر آن سلطه طولانی که از طرف کلیسا سایه افکنده بود

- همچنین زبانهای اروپای ملی تقویت می‌شوند.
زبان لاتین به تدریج کمرنگ می‌شود. بهر حال
یک تعریف و نظم جدید بر پایه و اقتدار دولتها
شکل می‌گیرد. دولتهایی که واقعاً می‌توانیم
بگوییم دیگر مقتدر هستند و اقتدار کامل دارند و
در تصمیم‌گیری در حوزه روابط بین‌الملل از
اختیار و اقتدار کامل برخوردارند.

- اجازه دهید به قرن 17 و 16 برگردیم که جهان در آستانه تغییر و تحول بسیار بنیادین است.
اندیشه توان ابراز شدن دارد و اندیشه به روز می‌رسد و دیگر فرهنگی شفاهی ندارد، بلکه با چاپ مکتوب، مستند و منتقل می‌شود و حد گسترده‌تری از توده‌ها را می‌تواند پوشش دهد.

- هم‌زمانی ظهور ولتر و اندیشه‌های اصلاح‌گرایانه با اختراع ماشین چاپ گوتنبرگ است که به اصلاح‌گری توان و پتانسیل و ظرفیت را می‌دهد که قدم به عرصه حیات بگذارند. در اروپا این پیام آنها با چاپ منتشر می‌شود و تعداد بیشتری از مردم را می‌توانند پوشش دهند و یکی از مواردی که در گسترش نهضت پروتستان و اصلاح‌طلبی دینی به آن استناد می‌کنند استفاده از دستگاه چاپ برای **انتقال پیام اصلاح طلب‌های دینی** است که پیش از این امکانش نبود و قدرت در اختیار کلیسا بود.

- در آن دوران شرایطی بود که فضایی ایجاد کرده بود که قدرت کلیسا کم رنگ شده بود و تجدیدنظر طلبی مطرح شده بود و این اندیشه که قرن‌ها مهار زده شده بود به بار می‌نشیند. یعنی مجموعه شرایط یک زمینه و بستر مناسبی ایجاد می‌کند که بشر بعد از قرن‌ها تحمل و فشار سنگینی که از هر گونه ابراز نظر محروم بود، بتواند این نهال آزادی بیان و اندیشه را کم‌کم مطرح کند.

- به هر حال پایه و مبنای تحول بشر با **اندیشه** نسبت دارد و نه چاپ. البته هیچکس منکر نقش چاپ نیست اما اصل، اندیشه انسانی است که منشاء تحول می شود. در آن زمان خیلی از ابداعات و اختراعات به شرق هم می رسید برای مثال عثمانی ها گلوله آتشین و یا توپ را یاد گرفتند و بردند در کشور خودشان و در جنگها هم استفاده کردند،

• اما چاپ و نشر مثل اروپایی ها در کشور
آنها تحول و دگرگونی ایجاد نکرد. **چاپ**
بیان اندیشه را تسهیل می کند و این امکان
را فراهم می کند تا به گوش همگان برسد
اما **اصل در تحول اندیشه انسانی** است.

- از سال 1648 به بعد با قرارداد وستوالی توازن قوا و معادلات واقعی قدرت که در اروپای غربی شکل می‌گیرد که اینجا **روابط نوین** **امروزی سیاسی** شکل می‌گیرند.
در همین مرحله است که رگه های نخستین افکار عمومی در حال شکل‌گیری است.

- تا قبل از قرن 15 افکار عمومی و جامعه عمومی که بتواند عموم را پوشش بدهد نداریم تا آن زمان جامعه به شدت فئودالی است که قدرت در دست کلیساست و مردمی که توان اظهار نظر و وجود و نقش آفرینی داشته باشند وجود نداشتند. در همین عصر از قرن 16 و 15 توجه به راه‌های دریایی و گسترش تجارت در اروپای غربی می‌بینیم که شرکت‌های بازرگانی بوجود می‌آید که در هندوستان و قاره آمریکا شروع به تجارت و ره‌گشایی دریایی می‌کنند.

- این نقطه آغاز حرکت‌های اقتصادی نوین در جهان غرب است. طبیعی است که ایجاد ثروت و انباشت ثروت را شاهد هستیم و چرا که مواد اولیه ارزان قیمت را می‌توانند بیاورند و مواد رایگان بیاورند و مردم‌داری کنند و به جای آن محصولاتشان را به فروش می‌رسانند. یک جهش فوق‌العاده‌ای که به توان اقتصادی به اروپا می‌دهد و این توان منجر به شهرنشینی می‌شود و به تدریج نظام جدیدی وجود دارد و طبقاتی متوسط هستند که رشد می‌کنند.

• اما عمومی که آگاه باشند و توان اظهار نظر نداشته باشند و عمومی که توان نقش آفرینی فرهنگی و اقتصادی و سیاسی داشته باشند هنوز وجود ندارد. یادمان باشد که تا قرن 18 رسانه ها به آن معنی شکل نگرفته است.

- رسانه‌ها در کشور فرانسه ، بیشتر ادبی بودند. اطلاع‌رسانی را به عهده داشتند. منتهی اطلاع‌رسانی طبقه خیلی محدود را شامل می‌شد و مربوط به نخبه‌ها و بزرگان بود. اولین نشریه فرانسوی در سال 1325 منتشر شد که در آن زمان خبر جنگ‌های ایران و عثمانی را می‌داد مثلاً یکی از اخبارش این بود که سپاهیان ایران، بغداد را تصرف کردند. سربازان ایرانی که 20 هزار سوار نظام قوی بودند، نیروهای شکست خورده عثمانی‌ها را از بغداد بیرون کردند و با یک یورش شدید ضربه سنگینی را به عثمانی وارد کردند .

- در نظر بگیرید که تلگراف محدود بود و اینها احتمالاً از طریق نماینده دیپلماتیک و پیک‌های دیپلماتیک، از عثمانی و یا از مصر به اروپا می‌رسیدند. اما مخاطبین روزنامه کی هستند. مثل امروز که هر کی می‌تواند روزنامه تهیه کند، نیست نه در آن زمان این روزنامه برای دربار، نخبه‌ها و بزرگان بود و حتی برای محدودی که قدرت خواندن و نوشتن را داشتند نبود چون به دستشان نمی‌رسید. در آن زمان تعداد محدودی می‌توانستند بخوانند و بنویسند.

- واقعیت این است که روزنامه‌ها تا انقلاب فرانسه همچنان به دربار و حکومت‌های محلی خدمت می‌کنند و جزیی از ابزار حاکمیت به حساب می‌آیند. اما رسانه‌ها که مطبوعات باشند وقتی تاثیر گذارند که حوزه عمومی شکل می‌گیرد. برای نقش رسانه باید منتظر شکل‌گیری نهادهای مدنی باشند که بعد از انقلاب فرانسه با پیدایش شکل‌گیری نهادهای مردمی مجلس‌های مردمی رسانه‌های آزاد که در کنسول دولت نباشد مشارکت مردم به گونه‌ای که مردم خودشان را بیان کنند

• در فضای قرن 18 و شکل‌گیری افکار عمومی که می‌گوییم، یعنی به عبارتی بیان خواسته‌های مردم آن بیان خواسته‌های مشترک مردم در مورد مسائل مهمی که به گونه‌ای آنها را تحت تأثیر قرار داده باشد. این بیان چگونه شکل می‌تواند بگیرد. باید به بحث و مناظره گذاشته شود.

• باید واقعاً بیان بشود ابراز شود. در کنار ابراز شدن نظرات مخالف اگر وجود داشته باشد صیقل بخورد. نقض پذیر باشد و از این محیط مناظره و بحث یک نتیجه عمومی بیرون بیاید به نام افکار عمومی ما این تحول عمده‌ای که داریم قبل از انقلاب فرانسه و حتی در انگلیس هم ما شاهد آن هستیم.

- **مطرح شدن زمینه بحث گفتگو**، یعنی شهروند اروپایی می‌تواند مسائل مورد نظر خودش را به بحث بگذارد و کافه‌های روشنگری در فرانسه همچنان شکل قدیمی هستند و مردم در کافه‌ها می‌نشینند، کافه‌ها شاید یک جای کوچکی باشند ولی مردم ساعت‌ها کنار هم می‌نشینند و بحث می‌کنند در لندن 3000 کافه روشنگری در همین زمان می‌بینیم.

- نقش تاثیر گذار رسانه ها تحولی است که ادامه دارد و در تمامی تحولات مهم اروپا شاهدان هستیم.
- جالب است که حتی جنگ آلمان و پروس 1871 که به اتحاد آلمان منجر می شود را اگر بررسی و تحلیل کنیم می توانیم بگوییم رسانه و مطبوعات نقش بسیار مهمی را ایفا کردند.

- تاریخچه شروع این جنگ به این صورت است که بیسمارک صدراعظم وقت پروس برای این که آن زمان هنوز کشوری به نام آلمان وجود نداشت و قدرتهای مختلفی به صورت ملوک الطوائفی وجود داشتند، یک حرکت رسانه ای انجام می دهد. یک نامه جعلی را در یک روزنامه منتشر می کند.

- نامه ای از ناپلئون سوم حاکم وقت فرانسه، که فرانسوی‌ها برای حمله به پروس آماده هستند، این نامه جعلی که توسط یکی از عوامل بیسمارک منتشر می‌شود، یک حرکت عظیم در آلمان ایجاد می‌کند. نیروهای مختلف و پراکنده بسیج می‌شوند و شوری بر می‌انگیزد و در نهایت منجر به جنگ می‌شود و بعد از آن آلمان متحد شکل می‌گیرد.

- از این دست مثالها در آن برهه از تاریخ زیاد است. مثلا در جنگ ایران و انگلیس در 1850 ، وقتی که انگلیسی‌ها به قسمت‌های جنوب کشور ما حمله کردند و آنجا را اشغال کردند، مردان شجاع تنگستان ما چندین حمله غافلگیرانه به نیروهای انگلیسی انجام دادند.

- این حملات در یکی از روزنامه های لندن منتشر شد و این بحث را در انگلستان مطرح کرد که سربازان در جنوب ایران چرا باید کشته شوند. افکار عمومی بازخواست می کند. به هر حال رسانه های مکتوب یک بازی گر جدی و تاثیرگذار در جوامع بوده اند.

- از این جهت که در این دوران مطبوعات از حالت انحصار دولت خارج شدند و توان تأثیرگذاری بر توده‌ها و افکار عمومی و حتی بسیج یک ملت در حال جنگ را ایفا می‌کنند و این باعث می‌شود که قدرت‌های ملی بیشتر رشد کنند و به ناسیونالیسم گرایش پیدا شود و اندیشه‌های استقلال‌طلبانه و استقلال‌جویانه به واسطه روزنامه گسترش پیدا می‌کند.

- به عبارت دیگر ان اقتداری که کلیسا با قدرت معنوی و مذهبی خود پر می‌کرد به قدرتهای محلی و در واقع واحدهای سیاسی منتقل شد و از این نظر رسانه ها نقش داشتند.
- در 1879 هنگامی که انقلاب فرانسه به ثمر نشست در جهان تنها 18 واحد سیاسی وجود داشت.

- حرکت‌هایی که از این برهه تاریخی شکل می‌گیرد و نقشی که رسانه‌ها در این برهه تاریخی ایفا می‌کنند، در توسعه ناسیونالیسم نقش دارند. ابتدا نقش اصلی رسانه اطلاع‌رسانی بود، اما به تدریج که روزنامه‌ها شکل می‌گیرند و گسترش می‌یابند از نقش صرفاً اطلاع‌رسانی خارج می‌شوند و کارکردهای دیگری از جمله فرهنگ‌سازی هم پیدا می‌کنند.

- روزنامه ها به تدریج نقش فرهنگی عقیدتی و تقویت استقلال طلبی و تقویت هویت ملی هم پیدا می کنند و این در روحیه ملی گرایی و استقلال طلبی تاثیر بسزایی دارند و این جریان ادامه دارد تا بعد از جنگ جهانی دوم که دولت های زیادی شکل می گیرند.

- نقش این رسانه ها در چگونگی ورود به جنگ جهانی اول و در حرکت های تبلیغاتی و بسیج افکار عمومی بسیار بارز است.
در سال 1912 بعد از غرق کشتی لوسیانا Louisiana رسانه ها این قدرت را دارند که کشور بزرگی مثل آمریکا را وارد یک جنگ جهانی کنند .

- ماجرا از این قرار است که کشتی لوسیانا که حامل تقریباً دو هزار نفر از نیویورک به لیورپول بود در سواحل انگلستان غرق می‌شود. رسانه‌های آمریکا خیلی واکنش نشان می‌دهند. یک کمیته ای ویژه ای در مورد تبلیغات بوجود می‌آید. بین آمریکا و انگلیس با هدف تأثیر گذاشتن بر افکار عمومی و کاری می‌کند که نهایتاً مردم آمریکا که مخالف ورود به جنگ بودند، آنچنان تحت تأثیر این حرکت رسانه‌ای قرار می‌گیرند که نیکسون رئیس جمهور آمریکا دستور ورود آمریکا را به جنگ علیه آلمان می‌دهد.

• در واقع یک حرکت رسانه‌ای و تبلیغاتی منجر به ورود آمریکا به جنگ جهانی اول می‌شود. در این زمان ایستگاه‌های رادیویی به خاطر تکنولوژی نه چندان پیشرفته اوایل قرن بیستم همچنان محلی هستند و مخاطبین بسیار محدودی دارند.

نقش جدی رادیو تلویزیون و به اصطلاح جنگ‌امواج را در جنگ جهانی دوم می‌بینیم.

- در این زمان شبکه جهانی انگلستان BBC برنامه‌های برون مرزی خود را به زبان‌های مختلف شروع می‌کند. در جنگ جهانی دوم بود که جنگ‌های رادیویی شروع شد و در اروپا به اوج خود رسید. گیرنده‌های رادیویی نقش خیلی مهمی ایفا می‌کنند.

- در این جنگ رویارویی کامل واحدهای سیاسی و بین‌المللی تلویزیون در عصر جنگ است و واحدهای سیاسی از تمام توان خودشان برای تأثیر گذاری بر مخاطبین برای بسیج افکار عمومی و شهروندان استفاده می‌کنند.

- می‌توانیم بگوییم جنگ روانی به شکل کاملاً عینی در جنگ جهانی دوم بوجود آمد. زمانی که قدرت‌های مسلط جهان با تمام توان در کنار همدیگر و در برابر یکدیگر قرار گرفتند، جنگ امواج هم در به شکل وسیع و شدیدی وجود داشت.

- در آن زمان یک ماشین عظیم تبلیغاتی و روان‌شناسی در انگلستان و در آمریکا و دیگر قدرت‌ها در راستای جنگ در حال کار است و جنگ امواج یک نقش مهمی دارد. جنگ روانی برای تأثیرگذاری بر روحیه طرف مقابل، به منظور پایین آوردن روحیه کشور مقابل است.

- این نقش به رادیو هم محدود نیست، بلکه سینما هم در این برهه خیلی نقش دارد. در جنگ جهانی دوم صنعت سینما و فیلم سازی که حدود 30-40 سال از تولد آن گذشته بود، صاحب نقش شد. آلمانها به ساخت فیلم های سینمایی بسیار هنرمندانه از شخصیت هیتلر و نژاد ژرمن روی آوردند.

- پس، رسانه ها همیشه بخشی از قدرت بوده اند. رادیو اول قرار بود در خدمت کلیسا باشد، بعد دیدیم که در جنگ جهانی دوم چگونه در خدمت جنگ قرار گرفت. هنگامی که رسانه ها مرزها را کم رنگ و امواج رسانه ها مرزها ثابت سنتی را در هم شکستند، قدرت هم بین المللی شد. بنابراین عنصر مؤثر در روابط بین الملل تنها دولتها نیستند، بلکه ارتباطات بین المللی هم هست و **بازیگر اصلی در این میان رسانه ها هستند.**

• این واقعیتی است که حدوداً از شش دهه گذشته شروع شده است. **به تدریج مرزهای سنتی جهان فرو می‌ریزد** و امروزه شهروندان یک کشور مخاطبین رسانه‌ها نیستند. شهروندان همه جهان هستند که با پیشرفت تکنولوژی، مخاطبین رسانه‌ها می‌شوند و این تحولات یک نقطه عطف جدیدی در عرصه روابط بین‌الملل ایجاد کرده است.

- روابط بین‌الملل یک بازیگر جدید جوان و مؤثر در کنار خود پیدا کرده و آن رسانه است. در دهه نود CNN به سنبل رسانه‌ها تبدیل شد. یعنی **روابط بین‌الملل وارد فضای جدیدی شده و بازیگران جدیدی پذیرفته است.**

• پس قدرت دیگر از حوزه روابط دولتمردان خارج شده است و به اصطلاح یک مفهوم نرم افزارانۀ پیدا کرده است. یعنی قدرت در حوزه تعاملات جهانی هم می‌تواند بعد سیاسی و هم فرهنگی و هم بعد اجتماعی داشته باشد. در همه این عرصه‌ها وارد شده و دیگر **قدرت از روابط بین‌الملل وارد عرصه ارتباطات بین‌الملل و فرهنگ شده است.**

- هیچ کس نمی‌تواند این مطلب را انکار کند که با وجود رسانه‌ها یک مفهوم جدیدی از قدرت مشاهده می‌شود. اما این بحث بعد دیگری هم دارد. یعنی از یک سو قدرت عظیم رسانه‌ای توان تأثیرگذاری دولتمردان را در سطح جهانی گسترش داده است و دولتمردان سیاسی امروز می‌توانند پیام خودشان را در سطح بین‌المللی منتشر کنند و مخاطبین خودشان را در میان تمام شهروندان جهانی جستجو کنند .

- این یک قدرت جدیدی است و محدود به مرزهای جغرافیایی نمی‌شود. یعنی با این ابزار، قدرت یک بعد بین‌المللی به خودگرفته است و طبیعتاً حوزه بسیار گسترده و جدیدی را گشوده و روی سیاستمداران و نقش‌آفرینی آنها به شدت بی‌سابقه‌ای تاثیر گذاشته و انرا افزایش داده است.

قدرت نامرئی

- از طرف دیگر در مغرب زمین یک بلوک رسانه ای و بلوک قدرت به صورت نامرئی شکل گرفته است.

- این حرکت چه از رسانه‌های مکتوب و چه رادیو و تلویزیون آغاز شد. این قدرت جادویی توسط تشنگان قدرت و افرادی که سرمایه و توان تاثیرگذاری داشتند به زودی شکل گرفت. از همان زمان یک بلوک رسانه‌ای در جهان غرب شکل می‌گیرد و این بلوک یک **قدرت نامریی** است که فی‌الواقع تمام تاثیرگذاری در بسیاری از رویدادهای جهانی را دارند.

- سؤال این است که آیا این قدرت همیشه در دست دولتمردان است، **پاسخ این است که نه**، هنگامی در دست دولتمردان است که منافع صاحبان رسانه ها ایجاب می کند.

- واقعیت این است که صاحبان رسانه ها از پشتوانه اقتصادی برخوردارند. دیگر دولتمردان تنها نقش آفرینان در صحنه **تنظیم روابط قدرت** نیستند و اینها یک قدرت عظیمی را در پیش خودشان دارند که اگر از آن غفلت کنند می تواند پایه های آنها را هم سرنگون کند .

- امروزه بلوک رسانه‌ای وارد عصر جدید روابط بین‌الملل شده و این یک واقعیت غیرقابل انکار است. حال که رسانه‌ها بین‌المللی شده‌اند و مرزهای محدود کننده از میان برداشته شده، رسانه‌ها به سوی تکرار پیش می‌روند و این تکرار آزادی آنها را تضمین می‌کند و افرادی که مالک رسانه‌ها هستند، بلوک انحصار دولتی را شکانده‌اند و وارد هر گونه مرزی و هر گونه محدودیتی شده‌اند و این تضمین کننده تکرار و **تضمین کننده حضور مردم** است.

- واقعیت امر این است که اگر نگاهی به آژانس‌های خبری و امپراطوری‌های رسانه‌ای داشته باشیم، در ورای این تکرگرایی، بلوک‌هایی هستند که تمامی ابزار هدایت رسانه‌ها را در دست دارند و منابع مالی را تأمین می‌کنند و سردبیرها را خودشان تعیین می‌کنند. آمریکا با هزاران شبکه رادیویی و تلویزیونی و دهها هزار نشریه 85-90 درصد آنها توسط پنج کارتل رسانه‌ای در آمریکا اداره می‌شوند.

• این بلوک را یک قدرت نامریی هدایت می‌کند و به این جایگاه و به آن نقش‌آفرینی در جهان می‌دهد، که حتی مردان سیاسی و سیاستمداران و رهبران کشورها را به راحتی جابه‌جا می‌کند آنها را به نقش‌آفرینی عادی و متعارفی محدود می‌کند که به صورت سنتی اعمال حرکت می‌کنند.

رسانه و قدرت

- خلاصه کنیم ، در طول تاریخ، رسانه و قدرت دو امر جدایی ناپذیر بوده اند، چه از زمانی که خطابه یکی از ارکان ارتباطات بوده است و چه امروز که رسانه ها بسیار متفاوت و متنوع هستند.

- واقعیت جهان امروز این است که رسانه‌ها به طور جدی به صورت ابزار در دست کارتل‌های بزرگ در آمده اند و هیچ کس نمی‌تواند کتمان بکند. به عنوان مثال کارخانه اسلحه‌سازی بادی فرانسه مالک یکی از بزرگترین شرکت‌های رسانه‌ای می‌شود.

- یعنی اسلحه سازی که سلاح‌های مرگبار تولید می‌کند، یک قسمت عظیم و قابل توجهی از رسانه های فرانسه را در اختیار دارد.
شرکت ژانرال موتورز و بسیاری شرکت‌های بزرگ و چند ملیتی به عرصه‌های رسانه‌ای ورود کرده اند .

- در مقابل این وضعیت نوینی که در 2-3 دهه اخیر با مطرح شدن مسائل جهانی شدن و جهانی سازی شکل می‌گیرد، عده ای یک بلوک سنگین دولتی ایجاد می‌کنند و **خودکامی** ایجاد می‌شود. زمانی سایه سنگین کلیسا است که بر ذهن آدمی سایه افکنده و هر گونه اندیشه را سرکوب می‌کند و در عصر حاضر اینها با یک زرق و برق و فریبندگی زیاد این کار را انجام می‌دهند و مشکل این است که خیلی‌ها این را حس نمی‌کنند.

• در غرب بعضی از انسانهای متفکر و آزاد اندیش به فکر چاره‌اندیشی افتاده اند. آنها انجمن‌هایی تأسیس کرده اند که به فکر چاره جویی باشند و امروزه نهضت‌های هستند بر ضد این وضعیت.

**یعنی از یک سو باید با دولت‌های خود کامه
مقابله شود و از سوی هم با کارتل‌ها و تراست
های سرمایه محور.**

- ما هم باید به فکر یک راه حل بین‌المللی باشیم. یعنی اندیشه و دامنه و حضور و نقش‌آفرینی خودمان را محدود به حوزه جغرافیایی کشورمان نبینیم، چرا که طرف مقابل سالهاست که در عرصه بین‌المللی فکر و فعالیت می‌کند. پس نخستین مطلب این است که ما **اندیشه بین‌المللی** داشته باشیم و جهانی فکر کنیم. امروز ما باید توجه داشته باشیم که در اطلاع‌رسانی فقط مخاطبین ما، شهروندان در داخل کشور نیستند، بلکه **عرصه تاثیرگذاری رسانه، یک عرصه بین‌المللی است**.

- باید بدانیم که توان رسانه‌ای همیشه زوایای پیچیده‌ای دارد که باید آنرا درک کرد و از آن استفاده نمود. دنیای رسانه‌ها دنیای پیچیده‌ای است. در زمان جنگ ایران و عراق، روزنامه‌های چاپ پاریس، هنگامی که عراق به ایران حمله کرد نوشتند:

نیروهای عراقی اهدافی را داخل خاک ایران هدف قرار دادند. آنها هیچ وقت از واژه تجاوز استفاده نکردند.

- به هر حال ما در عالمی زندگی می‌کنیم که ارتباطات و روابط و تعاملات حرف اول را می‌زند. پس، **هیچ کاری غیر ممکن نیست.** ما در زمان حاضر کلمه‌ای به نام غیر ممکن نمی‌شناسیم. خواست و اراده و همتی که می‌تواند چاره ساز باشد، می‌تواند بالاتر از هر گونه مطالب دیگری در نقش آفرینی بین المللی موثر باشد.

نظريه‌هاي مختلف

در

روابط بين الملل

• در مطالعه شرایط صلح جهانی و ریشه های
منازعات بین المللی، عوامل اقتصادی از اهمیت
برخوردار بوده اند. بسیاری از نظریه های
روابط بین الملل اگر نه صریحاً دست کم تلویحاً
متضمن این فرض هستند که ارتقای سطح
زندگی و رشد اقتصاد ملی به تحقق صلح میان
ملت ها کمک می کند.

- در اندیشه نوین لیبرالی ، نویسندگانی چون آدام اسمیت و جان استوارت میل تجارت آزاد را ضامن صلح می دانستند ، تجارت آزاد تقسیم کاری را به وجود می آورد که بر پایه تخصص بین المللی در اقتصاد بین الملل استوار بوده و ملتها را چنان به یکدیگر وابسته می ساخت که توسل به جنگ عملاً غیر ممکن می گردید .

- برخلاف طرفداران تجارت آزاد مبتنی بر رقابت اقتصادی، سایر نویسندگان استدلال نموده‌اند که رقابت آزادی‌کی از عوامل اصلی منازعات بین المللی است. نظریه‌های اقتصادی امپریالیسم و جنگ بر این فرض محوری متکی‌اند که کلیه مسائل بین المللی نه در قدرت سیاسی بلکه در منافع اقتصادی خلاصه می‌گردند. در واقع این ناشی از طرز تفکر افرادی چون کارل مارکس و فریدریش انگلس و اظهارات همساز یا متعارض سوسیالیست و کمونیست است.

ليبراليسم اقتصادى

- لیبرالیسم اقتصادی در حقیقت نظریه اقتصادی و سیاسی است که از نظر داخلی بر این باور است که حکومت می باید ایفای حداقل نقش و وظیفه را در جامعه بر عهده داشته باشد. **از لحاظ خارجی** نظریه حداقل حکومت بر این امر تاکید دارد که وظیفه اولیه مقامات دولتی **حمایت از دولت در مقابل تهدیدات خارجی است.**

- به عنوان یک نظریه بین المللی ، لیبرالیسم اقتصادی به طور خاص به دفاع از **تجارت آزاد** و آنچه که امروز وابستگی پیچیده گفته می شود می پرداخت. طرفداران تجارت آزاد بر این اعتقادند که چنین سیستمی از روابط باعث بر طرف کردن علل مهم اقتصادی تعارض از نظام می شد. رفته رفته لیبرالها به این نتیجه رسیدند که می باید رابطه میان تجارت آزاد و همکاری بین المللی را بر عکس کنند.

• یعنی اگر چنانچه تجارت آزاد به همکاری بین المللی نمی انجامید، آنگاه شاید همکاری بین المللی میتوانست باعث تجارت آزاد شود.

- این تجدید نظر در رابطه مزبور در موافقتنامه های برتون و متعاقب آن گات، بعد از جنگ دوم جهانی حاصل شد. هم زمان که نظم تجارت آزاد مورد چالش قدرتهای اقتصادی نو ظهور (ایالات متحده و آلمان) قرار میگرفت، برخی از نویسندگان لیبرال نیز مستقیماً آن را مورد چالش قرار دادند.

• در این راستا، هابسن، لیبرالسم را به انحراف به سوی امپریالیسم متهم می کرد، در حالی که دیگران در صدد ایجاد سنتزی از تعهدات سنتی لیبرال به آزادی و تعهدات سوسیالیستی به برابری و مساوات بودند. با ظهور لیبرالیسم کینزی در قرن بیستم، از لحاظ داخلی این گونه بحث می شد که دولت باید به منظور پیشگیری از تشدید نابرابریها به طور برجسته و منظم در زندگی اقتصادی و اجتماعی مردم دخالت کند.

- براساس این تحلیل چنین تعدیلی را نمی توان به نیروی بازار محول کرد. از نظر خارجی این نوع لیبرالیسم هنوز به همکاری بیشتر بین المللی اعتقاد داشت. لکن بر این باور بود که این وضعیت باید به موازات افزایش بیشتر آزادیها ، با کاهش نابرابریها همراه باشد.

مرکانتیسم

• **مرکانتیلیسم فلسفه اقتصادی حاکم از قرن
پانزدهم تا اواخر قرن هفدهم بر دولتهای
اروپایی به شمار می رفت. تأثیر این رویکرد
بر تحول نظام روابط بین الملل قابل ملاحظه
بوده است؛ زیرا بحث اولیه آن دایر بر اینکه
سیاست خارجی اقتصادی باید منعکس کننده
منافع دولتها باشد، با روند دولت محوری آن
زمان سازگاری داشت.**

- اصولاً فلسفه اقتصادی این رویکرد این است که مدیریت اقتصادی بخشی از تلاش دولت‌ها برای تعقیب منافع ملی به صورت ثروت، قدرت و اعتبار است. در حالی که لیبرالیسم بر همکاری تأکید داشت، مرکانتلیسم به طور خود محور و خود نگهدار بوده، توجهی به بهبود کیفیت زندگی انسانی و همکاری میان دولت‌ها در نظام بین الملل نمی کرد. در این روند مرکانتلیست‌ها بر این اعتقاد بودند که سیاست دولت باید به نسبت سطح فعالیت اقتصادی آن، در راستای افزایش صادرات و کاهش واردات باشد.

- تحت این شرایط سیاست اولیه دولت به حداکثر رسانیدن قدرت بوده که در این مورد فعالیتهای اقتصادی بهترین وسیله رسیدن به این هدف تلقی می شوند.

- نظر مرکانتلیستها در مورد اینکه روابط بین المللی اقتصادی از ملاحظات سیاسی جدایی ناپذیر است، همچنان امروز مورد تأیید است.

- دولتهای مرکانتیلیستی باید دو کار را انجام دهند: **یکی جهت دادن به اقتصاد داخلی خود تا** آنجا که به یک موازنه دلخواه تجاری برسند. در حقیقت هدف آنها تولید کالا برای صدور است، در حالی که هنوز سطح واردات را پایین نگه می دارند.

• دومین کار هدایت صنایع، در راستای ارزش افزوده در سایه ورود مواد خام ارزان قیمت است. در این روند دولتهای مرکانتیلیست فرآورده های کشاورزی را به سود تولیدات صنعتی فدا کرده، روی محصولات ساخته شده خارجی، تعرفه های سنگین گمرکی اعمال می کنند و در این حال به صنایع داخلی هم یارانه می دهند.

- مرکانتیلیسم در تئوری (گرچه نه در عمل) در پایان قرن هیجدهم اعتبار خود را از دست داد. یکی از دلایل این وضع مربوط است به انتشار کتاب **ثروت ملل آدام اسمیت در 1776** که طی آن نشان داد که این رویکرد اشکالات بسیاری دارد. در این راستا اسمیت خاطر نشان ساخت که صلاح نیست دولت به تولید محصولی مبادرت کند که در جاهای دیگر می تواند آن را ارزانتر به دست آورد.

• بعدها این موضوع پایه نظریه مزیت نسبی و آموزه تجارت آزاد **دیوید ریکاردو** را تشکیل داد. خطاست اگر تصور شود که مرکانتلیسم مرده و یا مدفون شده است. در حقیقت امروزه سیاستهای حمایتی و نئو مرکانتلیستی بخشی از تفکرات اقتصادی پاره ای از دولتهاست.

- بین 1919 و 1939 (میان دو جنگ جهانی اول و دوم) که دوران بحران بزرگ اقتصادی 1929-1933 است و دیگری از 1970، یعنی از زمان به هم ریختن نظام برتون و وودز و مورد سؤال قرار گرفتن هژمونی آمریکا، در هر دو مورد دولتها در اشکال گوناگون از سیاست های حمایتی به عنوان یک ابزار اقتصادی برای مصون نگاه داشتن خود از رویدادها و شرایط خارجی بهره گرفتند که طی آن باید از واردات کاسته و بر صادرات بیافزایند.

نئومرکانتیلیسم

- امروزه، مرکانتیلیسم، ابزاری است برای حمایت از حفظ استاندارد زندگی مردم، ایجاد اشتغال و فراهم نمودن آینده ای بهتر برای آنها. بدین ترتیب مرکانتیلیسم یا به عبارتی **نئومرکانتیلیسم** به مراتب خیرخواهانه تر و خوش خیم تر از نوع کلاسیک آن است.

نظريّة ماركسيستي

- کارل مارکس نظریه ای در مورد تاریخ ارائه نمود که بر پایه ماتریالیسم دیالکتیکی مبتنی بوده و بر اساس آن نظام تولید اقتصادی تعیین کننده ساختارهای نهادی و ایدئولوژیک جامعه است .
هر کس کنترل نظام اقتصادی را در دست دارد ،کنترل نظام سیاسی را نیز در دست خواهد داشت .

- از دید مارکس، سر تا سر تاریخ عرصه مبارزه طبقاتی میان يك گروه حاکم و يك گروه مخالف است که از بطن آن نظام اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نوینی سر بر می‌آورد.

- وی می‌گوید: همه صور آگاهی تابع مسائل اقتصادی اند و انگیزه های مذهبی، فرهنگی و نظامی توجیهاتی برای کتمان نمودن زیربنای اقتصادی است.

• لنین در قرن بیستم، بیش از هر کس،
مارکسیسم را به سوی خشونت و وحشت
سوق داد. افکار لنین تا حدودی واکنشی بود
در مقابل تجدید نظر طلبی مارکسیستهای
آلمانی نظیر **کارل کائوتسکی و ادوارد
برنشتاین**

• **کارل کائوتسکی و ادوارد برنشتاین، معتقد بودند**
برخی از پیش بینی های مارکس نادرست از آب
درآمده و نیل به سوسیالیسم طی روندی طولانی و
تدریجی و از طریق تعلیم و تربیت و تهدید روانی و
رای گیری صورت می پذیرد . اما لنین تاکید می
وزید که میل به خشونت لازمه هر انقلاب راستینی
است و جایگزینی دولت کارگری با دولت بورژوازی،
تنها با انقلابی قهر آمیز امکان پذیر است .

تین و امیریالیم

- مارکسیست لنینیست ها سرمایه داری را منشاء اصلی جنگهای بین المللی میدانستند و لنین امپریالیسم را **سرمایه داری انحصاری** میدانست، به نظر وی این نوع سرمایه داری از **چهار عامل** ریشه می گرفت: **تمرکز تولید در کارتل ها و تراست ها ، رقابت برای دستیابی به منابع مواد خام ، توسعه الیگارشسی های بانکی ، تبدیل سیاست استعمار کهن به مبارزه ای بر سر حوزه های منافع اقتصادی ، که طی آن ملت های ثروتمند و قوی ملل ضعیف تر را استثمار می کنند.**

- از نظر مارکسیست لنینیستها ، سرمایه داری از آنجا که منشاء امپریالیسم است ، منبع اصلی جنگهای بین المللی در عصر سرمایه داری نیز هست. لنین با بررسی تاریخ اروپا در دهه های پس از انتشار بیانیه حزب کمونیست توسط مارکس، چنین نتیجه گرفت که برخلاف نظر مارکس ، کارگران به طور خود انگیخته بر علیه طبقه بورژوازی حاکم انقلاب نخواهند کرد.

• وی در اثر معروف خود به نام
«چه باید کرد»؟ بر این اعتقاد است که
برای پیروزی انقلاب بر علیه نظام سرمایه
داری ، وجود حزب قوی ، مستحکم و
پرانگیزه ای متشکل از انقلابیون حرفه ای
ضروری است .

- لنین می گفت: نابودی کشورهای سرمایه داری ،
پیش شرط اساسی امحاء منازعات بین المللی است .
- استالین هم با خاطره ای که از مداخله متفقین در
روسیه در پایان جنگ جهانی اول داشت، به سرمایه
داری غرب با دیده خصومت و بدگمانی می نگریست
و غالباً از نقشه های تجاوز کارانه بیگانگان بر علیه
شوروی سخن می راند.

• اما وی در اثر معروف خود به نام «**آخرین نظریه**» که درست پیش از اجلاس حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال 952 منتشر شد، چنین استدلال نمود که برخورد های مهیب دو اردوگاه سرمایه داری و سوسیالیسم که لنین پیش بینی کرده بود، دیگر اجتناب ناپذیر نیست، چرا که تضادهای درونی نظام سرمایه داری، وقوع مجدد جنگ را میان کشورهای سرمایه داری اجتناب ناپذیر ساخته است .

- تاریخ روابط بین الملل از جنگ جهانی دوم به بعد، با نظریه لنین چندان سازگاری نداشت. این نظریه باید امپریالیسم کمونیستی شوروی در اروپای شرقی را توجیه کند. «آخرین نظریه» استالین درباره اجتناب ناپذیری جنگ در اردوگاه سرمایه داری هم تایید نشد. از طرف دیگر، سربازان شوروی در سالهای 1953 به آلمان شرقی و در سال 1956 به مجارستان و در سال 1968 فعالیت های آزادیخواهی چکسلواکی معروف به بهار پراگ را سرکوب کردند.

نو مارکسیست ها و جهان سوم

- مارکسیست ها عموماً غرب و نظام سرمایه داری جهانی را متهم میساختند که از یک سو با محدود کردن سرمایه گذاری ها در صنایع استخراجی، مانند مواد خام و از سوی دیگر با غرب زده کردن، به انقیاد در آوردن و تطمیع نمودن نخبگان جدیدی که به نوسازی جوامع خود علاقمندند، کشورهای فقیر را در حالت تبعیت و وابستگی نگه می دارند.

این در حالی بود که :

- بیشتر مستعمرات اروپا تا دهه 1960 به استقلال رسیدند، و سرمایه داران غربی هم برای حفظ آنها تلاش چندانی نکردند. البته استقلال برخی از مستعمرات نظیر الجزایر، قبرس، کنگو، کنیا، هند، اندونزی، پاکستانبا منازعه همراه بود. به علاوه از آنجا که به ادعای مارکسیست ها بالا بودن سطح زندگی کشورهای سرمایه داری غرب غیر طبیعی و حاصل استعمار طولانی بوده است، امپریالیسم زدایی باید موجب کاهش محسوس زندگی کشورهای غربی می گشت، حال اینکه این امر تحقق نیافت.

• برعکس، **تشکیل جامعه اقتصادی اروپا، یا بازار مشترک،** ظهور دوره بی سابقه ای از رشد و پیشرفت اقتصادی در دهه استعمار زدایی را نوید می داد. به نظر **توماس وایسکوف،** در نظام سرمایه داری جهانی، عواملی وجود دارد که انقیاد کشورهای فقیر در مقابل کشورهای ثروتمند را تشدید می کند:

1 - گرایش نخبگان نوحاسته کشور های فقیر به چشم و هم چشمی کردن با الگو های مصرفی طبقه بورژوازی کشور های ثروتمند.

2 - ایجاد تقاضایی برای ورود کالاهایی از غرب که نخبگان مصرف کننده را ارضا می کند و به توسعه اقتصادی هیچ کمکی نمی کند.

3 - همچنین فرار مغزهایی چون دانشمندان، مهندسی و مدیران کشور های فقیر به کشور های ثروتمند که موجب افزایش وابستگی کشور های کم توسعه به مناطق صنعتی می گردد.

- **یوهان گالتونگ** ، نظریه پرداز نیروی تقسیم کار بین کشورهای کم توسعه و کشورهای سرمایه داری را نشانگر یک ساختار سه وجهی میداند:

- شامل **نفوذ** یا گسترش روابط اقتصادی، **روابط آموزشی** و **مناسبات فرهنگی** بین نخبگان نوظهور کشورهای جهان سوم و کشورهای مرکزی .

• گالتونگ جامعه اروپا را متهم می سازد که به کشورهای وابسته تنها تولید فرآورده هایی را اجازه می دهد که نتوانند با صادرات کشورهای اروپایی رقابت کنند. اما تحلیلگران غیر مارکسیست استدلال نموده اند که هیچ ارتباط ضروری میان فقر کشورهای جهان سوم و اتکای آنها به صنایع استخراجی و کشاورزی وجود ندارد و استرالیا و زلاند نو را مثال می زنند.

مذاكرات شمال - جنوب

- **برخی معتقدند:** تلقی نمودن کشورهای صنعتی شمال به عنوان ثروتمندان و کشورهای کم توسعه جنوب به عنوان فقیران چیزی جز نوعی ساده اندیشی فاحش نیست. زیرا هم در درون کشورهای شمال و هم در میان آنها ناهمگونی های اقتصادی را می توان مشاهده کرد .

- مثلاً بین بخش شمالی ایتالیا و بخش جنوبی آن یعنی متسوجورنو و یا بین پرتغال و یونان از یک طرف و کشورهای مرفه تر شمال غربی از طرف دیگری توان این تفاوت را دید .
- همچنین از زمان صعود قیمت نفت در اوایل دهه 70 جهان سوم خود به دو جهان تقسیم شده است، **یکی** : کشورهایایی که به خاطر بالا رفتن هزینه واردات نفت لازم برای توسعه صنعتی و کشاورزی خود لطمه دیدند.

- **و دیگر** کشورهای که در اثر سیاستهای قیمت گذاری و تولیدی اوپک به درآمدهای سرانه فراتر از کشورهای شمال دست یافته اند.

- شماری از یکصد و چند کشوری که خود را جزو جنوب میدانند، به کشورهای تازه صنعتی شده با اقتصادهایی کارا تبدیل شده اند که فرآورده های صنعتی صادرات خود را در بازارهای بین المللی، در برابر کشورهای دارای سطح زندگی بالاتر از قدرت رقابت بسیار بالایی برخوردار است، عرضه می کنند.

- البته، شکاف بین فقیر و غنی در کشورهای جنوب اغلب چشمگیر تر از شکاف شمال و جنوب در کل نظام اقتصاد جهانی است. محبوب الحق پاکستانی مدیر برنامه ریزی بانک جهانی در سال 1976 این دو دیدگاه را چنین جمع بندی نمود :

کشورهای فقیر کم کم اصول بنیادین نظام بین الملل را زیر سوال می برند و استدلال می کنند که در نظام بین الملل کشورهای شمال توزیع منافع و اعتبارات و خدمات و حق تصمیم گیری در کلیه موارد را به نفع اقلیتی ممتاز بوده و این شرایط تنها از طریق اصلاحات اساسی نهادی قابل تغییر است.

- در مقابل کشورهای ثروتمند اظهارات کشورهای جنوب را پوچ می دانند و می گویند که کشورهای فقیر همواره به بهانه بهره کشی های گذشته می کوشند تا از کشورهای ثروتمند امتیازاتی کسب کنند و کشورهای فقیر خواهان توزیع مجدد و گسترده ای از درآمدها و ثروت ها هستند که کاملاً غیر ممکن است.
- این شرایط ، دیالوگ و مذاکراتی را بین دو طرف بوجود آورده است که همچنان ادامه دارد.

نظریه وابستگی ساختاری

- این نظریه در دهه 1970 مطرح شد، و هدفش تبیین شکاف موجود بین کشورهای ثروتمند و فقیر جهان بود. این نظریه عمدتاً به وسیله تحلیلگران آمریکای لاتین در کمیسیون اقتصادی آمریکای لاتین (اکلا) مطرح شد. و سریعاً از سوی نویسندگان معطوف به آنکتاد مورد استقبال قرار گرفت .

- این نویسندگان مخالف تبیین کسانی بودند که توسعه نیافتگی جوامع جوامع جهان سوم را ناشی از سنتهای مذهبی - فرهنگی این جوامع به عنوان سدی در برابر نوسازی آنها می دانستند. و از دید نظریه پردازان این مکتب رابطه شمال مرکزی با جنوب پیرامونی نه رابطه ای مبتنی بر همکاری و منافع متقابل بلکه نشانگر تبعیت جنوب از شمال و بهره کشی شمال از جنوب است. از این دیدگاه فقر آنها نه به خاطر قرار گرفتن در خارج یا حاشیه جهان سرمایه داری بلکه به دلیل ادغام آنها در ساختار طبقاتی و بین المللی نظام سرمایه داری است .

- و اگر کشوری توسعه پیدا کند این توسعه در واقع توسعه مستقل نیست، بلکه تابع نیازهای جهانی نظام سرمایه داری جهانی است. این نظریه پردازان استدلال می کنند که در این کشورها یک طبقه بورژوازی کمپرادور یا وابسته با سرمایه داران خارجی متحد شده است. و به همراه آنها در استثمار هموطنان ضعیفتر خود، به ویژه در مناطق روستایی یا نواحی شلوغ و پر جمعیت شهرهای در حال نوسازی شرکت نموده و بدین وسیله بر قدرت خود می افزایند.

نظم نوين اقتصاد بين المثل:

- مذاکرات شمال - جنوب پیرامون ساختار فعلی و ساختار مطلوب روابط اقتصادی جهان، به دنبال مطرح شدن تقاضاهای خاصی از جانب جهان سوم در طی دهه 1970 به اوج خود رسید. این تقاضاها خواهان ایجاد نظم نوینی برای اقتصاد بین الملل بودند، و در راستای اسناد متعددی گردآوری و در چارچوب سازمان ملل مورد تصویب قرار گرفتند .

- . کشورهای جهان سوم معتقد بودند که با افزایش قیمت نفت و حق رای کشورهای جهان سوم در مجمع عمومی سازمان ملل و آنکتاد و سومین کنفرانس ملل متحد در زمینه حقوق دریاها(آنکلوس3) می توانند قدرت خود را به نمایش بگذارند. هدف آنها تسریع روند توسعه اقتصادی خود و تغییر الگوی توزیع درآمد سهم بیشتری برای کشورهای فقیر بود. البته کشورهای جهان سوم با همدیگر اتفاق نظر نداشتند،

- چرا که بین منافع گروه‌های مختلف آنها تفاوت‌های وجود داشت، برای مثال بین صادرکنندگان و واردکنندگان نفت - بین کشورهای ساحلی و کشورهای محصور در خشکی و بین کشورهای متکی به کالاهای کشاورزی و کشورهای تازه صنعتی شده - با این حال در موارد زیر توافق گسترده‌ای وجود داشت.

1 - تسریع انتقال تکنولوژی

2- بهبود شرایط تجاری برای جنوب و گسترش ترجیحات تجاری برای فرآورده های صنعتی

3- مذاکره با آنکتاد و سایر گروه های جهان سوم درباره انعقاد موافقت نامه هایی در باب تثبیت قیمت کالاها به منظور حمایت از کالاهای اولیه صادراتی به شمال در مقابل نوسانات شدید قیمتها در بازار جهانی.

4- کاهش بار بدهی خارجی جهان سوم به بانکهای شمال و سایر مؤسسات مالی بین المللی تحت سلطه شمال. از طریق بازپرداخت یا لغو آن بدهی ها. پذیرش رژیم حقوقی بین المللی جدیدی برای دریاهای آزاد.

- به هر حال جنوب در رابطه با نظم نوین اقتصاد بین الملل به جایی نرسید و شمال نیز به بحث درباره این نظم نوین تمایل داشت، ولی مذاکره رسمی در این زمینه را رد می کرد.

- استیون کراسنر نشان داده است که کشورهای کم توسعه به طور همزمان چندین هدف مختلف را در نظام بین الملل تعقیب می کنند که برخی از این اهداف ممکن است از دید ناظران غربی متناقض باشند. وی رفتارهای جهان سوم را به دو مقوله تقسیم می کند او دسته اول را « رفتارهای مبتنی بر روابط قدرت» می نامد. در این رفتارها رژیم های موجود مورد پذیرش قرار گرفته و سعی می شود تا از طریق مؤسسات اقتصادی موجود نظیر صندوق بین المللی پول و بانک جهانی مشکلات ارزی و کمبود سرمایه تا حدودی رفع شده، یا آنکه از طریق مناسبات دو جانبه قرار دادهایی مالیاتی و موافقت نامه هایی در زمینه بازاریابی منظم منعقد گردد.

- چنین فرآیندی ممکن است با چانه زنی شدید و یا سپردن تعهداتی مبنی بر تقلیل واردات همراه باشد. کراسنر نوع دوم رفتارهای سیاسی را «رفتارهای فرا قدرتی» می نامد. هدف این رفتارها، بازسازی رژیم های بین المللی و به عبارت دیگر تغییر نهادها، اصول و قواعد، ارزشها و هنجارها به نفع کشورهای ضعیف تر، فقیرتر و آسیب پذیر تر است.

- کشورهای کم توسعه که فاقد قدرت مادی اند، برای ایجاد تغییرات اساسی در نحوه عملکرد اقتصاد بین الملل، بیشتر روی نطق های سیاسی و قدرت رأی خود به عنوان واحدهایی که رسماً دارای حق حاکمیت برابرند، در سازمانهای بین المللی تکیه کرده اند. از دید جهان سوم تغییرات عمده ای رخ داده و بی تردید این فرایند تغییر همچنان ادامه خواهد یافت، ولی نه صرفاً از طریق رفتارهای فرا قدرتی بلکه بیشتر به وسیله رفتارهای مبتنی بر روابط قدرت از سوی جنوب.

شرکت های چند ملیتی

- اینکه آیا حضور این شرکتها به نفع کشورهای فقیر بوده یا نه در واقع سؤال است، اما تقریباً سه چهارم کلیه سرمایه گذاری های خارجی جهان اول در خود کشورهای جهان اول صورت گرفته است. در سال 1980 حجم فروش سالانه ده شرکت بزرگ چند ملیتی بیش از تولید ناخالص داخلی 87 کشور (بجز کشورهای اروپای شرقی) بوده است. همین امر معمولاً موجب این نتیجه گیری شده است که شرکتهای چند ملیتی به راحتی میتوانند به طور غیر مستقیم یا حتی مستقیم در زندگی اقتصادی و سیاسی کشورهای میزبان دخالت کرده و حتی سلطه خود را بر کشورهای فقیرتر جهان سوم اعمال کنند.

- در واقع این شرکتها می توانند به فعالیتهای اطلاعاتی و جاسوسی پرداخته و یا به طور قانونی و یا غیر قانونی در امور داخلی کشور میزبان مداخله نمایند. مثلاً نقشی که شرکت بین المللی تلفن و تلگراف (آی تی تی) در طی دهه 1970 در مبارزه با حکومت سالوادور آلنده و سرنگونی آن در شیلی بازی کرد،

- بهترین نمونه مداخله شرکتهای چند ملیتی است. البته نمیتوان نظریه موثقی ارائه داد. همچنین این شرکتهای باعث شدند که دانش فنی و سرمایه خارجی وارد کشور شود، و ایجاد اشتغال کرده و مهارتهای فنی، تولیدی، سازمانی، اداری افراد بومی را تقویت کرده، در مقابل منتقدین معتقدند که این شرکتهای ابزارهای سرمایه داری نو استعمار و سود جو می باشند که از کشورهای میزبان، سرمایه ای بیش از آنچه می آورند خارج می سازند.

- و تکنولوژی کهنه را وارد می کنند و در واقع به دلیل مالیات کمتر و نیروی کار ارزانتر اینجا مستقر شده اند و به جای خرید محصولات محلی به وارد کردن محصولات شرکتهای وابسته خود در کشورهای مادر می پردازند.

گزارش کمیسیون برانت:

- این کمیسیون که به نام رئیس آن، صدر اعظم پیشین آلمان غربی موسوم گردید، در سال 1980 برگزار شد و با پرهیز از تحلیلهای چپ گرا و راست گرا، کوشید تا نظر غرب را به سمت خود جلب کند. طبق گزارش مذکور این انتظار نمی رود که شمال خود را فدای جنوب کند، چیزی که احتیاج است، نه کمکهای صدقه ای، بلکه تغییر ساختار جهانی به نحوی است که کاملاً نشان دهد که جهان نظامی شکننده و همبسته است.

- شمال باید بپذیرد که تداوم رفاه اقتصادی آن بستگی به توسعه آتی جنوب خواهد داشت. در حقیقت این کمیسیون خواستار کاهش نرخ رشد اقتصادی - تکنولوژیک کشورهای صنعتی نبود. بر عکس این کمیسیون به منظور مهار نمودن بیکاری فزاینده که در جنوب حادثتر از شمال بود، رشد بیشتری را طلب میکرد. گزارش مذکور در ایالات متحده چندان مورد توجه قرار نگرفت،

- ولی در اروپا بحث های را بر انگیزت. گراهام برد اساساً بر نوع تشخیص و تجویز کمیسیون برانت صحه گذاشت، طبق تجویز کمیسیون باید از بار بدهی های خارجی کشورهای جهان سوم کاسته و به آن ها اعتباراتی با شرایطی مناسب تر داده می شود تا این کشورها به جای آنکه دارایی های ارزی خود را عمدتاً صرف باز پرداخت و امها کنند، بتوانند به وارد کردن انرژی و سرمایه مورد نیاز خود پردازند.

• طبق استدلال وی این تنها راه گسترش تجارت جهانی و حل مساله بیکاری در شمال و جنوب است. سوزان استرنج نیز به خیل کسانی پیوست که نسبت به برخی جوانب گزارش فوق بدبین بودند، جوانبی نظیر لحن مقدس مابانه گزارش، پیشنهادهای گزارش در زمینه خلع سلاح، و انتقاد یکجانبه گزارش در مورد فروش تسلیحات از سوی غرب و نه در مورد خرید آنها از جانب دولت های کشورهای جهان سوم.

جهانی شدن و اقتصاد سیاسی بین الملل

- در فرایند جهانی شدن بسیاری از سازمانهای دولت محوری که صرفاً در چارچوب روابط بین الملل عمل می کردند، به نفع بازیگرانی که در سطح جهانی فعال می باشند، رو به فرسایش می گذارند. در مرکز فرایند جهانی شدن، بازار و به طور خاص بازار مالی و سرمایه قرار دارند.

- در عرصه اقتصاد سیاسی بین الملل دستور کار جهانی توسط شمال و مدیریت سازمانهای بین حکومتی در ارتباط با گروه هشت تعیین می شود. به صورت تناقض نما جهانی شدن امکان دارد تنوعات منطقه ای را به معرض نمایش گذارده که این خود ممکن است کلیدی برای پاسخهای مدیریتی نسبت به اینگونه فرایندها باشد.

- برای نمونه ایجاد پول واحد در چارچوب اتحادیه اروپا امکان دارد عنصری از مدیریت را به نظامی که بر اساس سازوکارهای شناور که از زمان فروپاشی ترتیبات برتون وودز مشخص گردیده، معرفی کند. به هر حال فرایند جهانی شدن باعث افزایش وابستگی متقابلو در مرحله نهایی به همگرایی سیاسی و اقتصادی منجر می شود.

- فناوری جدید اطلاعاتی و ارتباطی دسترسی به بازارهای خارجی را بهبود بخشیده و باعث افزایش کارآمدی تولید و توزیع کالاها گردیده است. در کنار فناوری اطلاعاتی و ارتباطی باید به سرمایه داری لیبرال اشاره داشت که خود پیوندی است میان ارزشهای لیبرال و نظام اقتصادی مبتنی بر بازار.

منابع

- تحول در نظریه های روابط بین الملل، دکتر حمیرا مشیرزاده، انتشارات سمت، چاپ سوم، 1386
- نظریه های متعارض در روابط بین الملل، جیمز دوئرتی و رابرت فالتزگراف، ترجمه ی دکتر وحید بزرگی و علی رضا طیب، نشر قومس، چاپ چهارم، 1384
- 3 - روابط بین الملل نظریه ها و رویکردها، دکتر سید عبدالعلی قوام، تهران : سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها(سمت) 1384